

## آیا ارجاع متعین به ساحت الهی ممکن است؟

حامد قدیری<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۹

### چکیده

یکی از چالش‌های حوزه زبان دینی به امکان جمع میان فرض تعالی و فرض ارجاع متعارف دینی برمی‌گردد. فرض تعالی مدعی است که ساحت الهی/مطلق به طور کامل از ساحت بشری/ممکن منفک است. فرض ارجاع متعارف دینی نیز مدعی است که می‌توان به ساحت الهی/مطلق به شکل متعینی ارجاع داد. تردید در امکان جمع میان این دو از آنجا می‌آید که گویا مدعایی در ذهن هست که «اگر ساحت الهی/مطلق، به طور کامل از ساحت بشری/ممکن منفک باشد، آنگاه نمی‌توان به شکل متعینی به آن ارجاع داد». در این مقاله، با تکیه بر استدلال مدل‌تئوریتیک هیلاری پاتنم در حوزه متافیزیک، استدلالی به نفع این مدعا ارائه می‌شود که به دنبال آن، تعارض میان فرض تعالی و فرض ارجاع متعارف دینی به یک تعارض جدی تبدیل می‌شود، به گونه‌ای که دیگر نمی‌توان این دو را هم‌زمان و بدون هیچ تعدیلی پذیرفت. در پایان نیز، از باب نمونه، سه راه برون‌رفت از این تعارض ارائه می‌شود. این راه‌ها عبارت‌اند از (۱) پلورالیسم درون‌گرا، (۲) نوعی الاهیات تنزیهی، و (۳) غیربشری دانستن زبان.

### کلیدواژه‌ها

زبان دینی، استدلال مدل‌تئوریتیک، هیلاری پاتنم، پلورالیسم درون‌گرا، الاهیات تنزیهی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. دانش‌آموخته دکتری فلسفه، گرایش منطق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. (hamed.ghadiri@modares.ac.ir)

## Fixed Reference to Divine Realm

Hamed Ghadiri<sup>1</sup>

Reception Date: 2020/05/26

Acceptance Date: 2020/07/09

### Abstract

One of the challenges of religious language is how to reconcile these two theses: the transcendence of the divine realm and conventional reference to that realm. This challenge raised since it seems, at first glance, that ‘if the divine realm is transcendent, i.e., completely separated from the human realm, then one, a human, cannot make a fixed reference to that realm.’ In this paper, extending Putnam’s model-theoretic argument in metaphysics, I argue that this conditional statement could be true, and thereby the transcendence of the divine realm and conventional reference to that realm would be irreconcilable unless we adjust at least one of our presuppositions. I will show just three ways for this adjustment: Internal pluralism that says that the divine realm is mind-dependent; Some versions of apophatic theology according to which one cannot assert a true utterance about the divine realm; Claiming that language is a non-human phenomenon.

### Keywords

Religious Language, Model-theoretic Argument, Hilary Putnam, Internal Pluralism, Apophatic Theology

---

1. PhD in philosophical logic, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. (hamed.ghadiri@modares.ac.ir)

## ۱. مقدمه و طرح مسئله زبان دینی

زبان دینی یکی از حوزه‌های مهم و مناقشه‌برانگیز فلسفه دین است که اجمالاً با سؤال‌هایی از این دست سروکار دارد که سخن گفتن از امر الهی - به خصوص امور مربوط به خدا - چگونه ممکن است و چه معنایی دارد؟ اکثر سؤال‌هایی که در مباحث عام فلسفه زبان مطرح می‌شوند درباره زبان دینی هم قابل طرح هستند: جملات دینی چه معنایی دارند؟ آیا می‌توان به خدا ارجاع داد؟ آیا ارجاع به خدا و سایر موضوعات دینی متعین است؟

اما زبان دینی ویژگی منحصر به فردی دارد که آن را از سایر حوزه‌های زبانی متمایز می‌کند: این زبان از امری علی‌الادعا متعالی<sup>۱</sup> سخن می‌گوید، به بیان دیگر، متعلق چنین زبانی ساحتی است که علی‌الادعا کاملاً از ساحت ممکنات جدا شده و به نوعی ساحت مطلق است. بنابراین، می‌توان فرض تعالی را - که بنا به این تعریف، نوعی تعالی متافیزیکی است - به این نحو بیان کرد:

(۱) فرض تعالی: ساحت الهی/مطلق به طور کامل از ساحت بشری/ممکن منفک است. از سوی دیگر، عموماً به هنگام سخن گفتن از مقوله زبان، ویژگی حکایتگری آن از متعلقش مد نظر است و، در نگاه نخست، چنین انگاشته می‌شود که کاربران زبانی می‌توانند به موضوع زبانشان ارجاع بدهند و درباره آن حرف بزنند. این درک اولیه درباره زبان را می‌توان در قالب فرض ارجاع متعارف مطرح کرد:

(۲) فرض ارجاع متعارف: می‌توان به ساحتی که زبان ناظر به آن است (در معنای عام: جهان) به شکل متعینی ارجاع داد.<sup>۲</sup>

مُراد از ارجاع متعین در اینجا آن است که وقتی واژه‌ای به کار می‌رود، به مرجع مشخصی در وعای خارج از ذهن اشاره می‌کند. طبق یکی از نظرات، معنای موضوع له آن واژه دست‌کم<sup>۳</sup> معیاری به ما می‌دهد که مرجع آن واژه در وعای خارج از ذهن را مشخص کنیم. اما چرا تعیین ارجاع مسئله مهمی است؟ دست‌کم دو دلیل اجمالی برای اهمیت این موضوع می‌توان یافت: دلیل اول این است که فلاسفه دغدغه ارتباطات بین‌الذهانی را دارند و تعیین ارجاع در اینجا نقش مهمی ایفا می‌کند. مثلاً فرگه معتقد بود که اگر مرجع نام واحد برای افراد مختلف یکسان نباشد، ارتباط مبتنی بر جملات حاوی آن نام‌ها نیز برقرار نمی‌شود. اما دلیل دوم دیدگاهی<sup>۴</sup> است که بر اساس آن میان صدق و ارجاع پیوندی وجود دارد؛ به این ترتیب که برای مشخص کردن صدق یک جمله باید مرجع واژگان آن جمله را

بشناسیم و اگر مرجع این واژگان نامتعیین باشند، تکلیفِ صدق و کذب آن جمله نیز نامشخص خواهد بود (Gómez Torrente 2019, 7–9).

علی‌القاعده توقع اولیه این است که زبان دینی هم، از آن حیث که زبان است، چنین شأنی داشته باشد و به ساحتی که از آن سخن می‌گوید، یعنی همان ساحت الهی/مطلق، به شکل متعینی ارجاع دهد. بنابراین، می‌توان فرض ارجاع متعارف دینی را به این شکل مطرح کرد:

(۳) فرض ارجاع متعارف دینی: می‌توان به ساحت الهی/مطلق به شکل متعینی ارجاع داد.

اما وجه مسئله‌خیز زبان دینی همین جا سر برمی‌آورد: آیا می‌توان بین (۱) و (۳) جمع کرد؟ چگونه می‌توان به خدایی که متعالی است ارجاع داد؟ آیا متعالی بودگی ساحت الهی امکان ارجاع متعین به آن را سلب نمی‌کند؟ آیا پذیرفتن امکان ارجاع متعین به ساحت الهی به این معنا نیست که چنین ساحتی در دسترس بشر قرار گرفته و دیگر آن تعالی مؤکد را ندارد؟

در پاسخ به مسئله جمع (۱) و (۳) اقوال مختلفی مطرح شده است. یکی از ساده‌ترین نظریه‌ها که به تبع مایکل اسکات (Scott 2013) آن را نظریه بدوی می‌نامیم، می‌گوید این دو به راحتی و بدون هیچ تغییر و تعدیلی قابل جمع هستند. در واقع نظریه بدوی نوعی نگاه پیشافلسفی به مسئله است که معضل خاصی در جمع میان این دو نمی‌بیند، و بالتبع، فاصله گرفتن از آن را نیازمند استدلال می‌داند. در مقابل، دیدگاه‌های دیگر، پس از التفات به معضل‌های ناشی از این دو جمله، تلاش کرده‌اند نظریات دیگری در زبان دینی ارائه کنند. مثلاً برخی از آنها جانب تعالی را گرفته‌اند و برخی از آنها جانب امکان ارجاع متعین را. علاوه بر این، گروهی هم تلاش کرده‌اند با التفات به این معضل‌ها همچنان راهی برای جمع میان این دو جمله پیدا کنند.

به نظر می‌رسد که مسئله‌خیز بودن جمع این دو از آنجا نشئت می‌گیرد که گویا شهوداً جمله‌ای در ذهن داریم که از این قرار است: «اگر ساحت الهی/مطلق به کلی از ساحت بشری/ممکن جدا باشد (یعنی متعالی باشد)، آنگاه نمی‌توان به شکل متعینی به آن ارجاع داد.» این جمله ما را به تعارضی بدوی میان (۱) و (۳) می‌کشاند، اما تا وقتی استدلال مبرهنی برای این جمله ارائه نشود، این تعارض صرفاً در حد همان تعارض بدوی باقی می‌ماند. حال اگر بتوان برای این جمله مبنا و استدلال مستحکمی فراهم کرد، معلوم خواهد شد که تعارض میان (۱) و (۳) تعارضی جدی و عمیق است.

در این مقاله، تلاش می‌کنیم با استناد به استدلال مدل‌تئوریتیک هیلاری پاتنم (۱۹۲۶-۲۰۱۶)، فیلسوف تحلیلی معاصر، استدلالی به نفع جمله شرطی یادشده، یعنی «اگر ساحت الهی/مطلق به کلی از ساحت بشری/ممکن جدا باشد (یعنی متعالی باشد)، آنگاه نمی‌توان به شکل متعینی به آن ارجاع داد»، ارائه کنیم. در این صورت، معلوم خواهد شد که تعارض و جمع‌ناپذیری میان (۱) و (۳) بسیار جدی‌تر از آن چیزی است که در نگاه نخست به نظر می‌آید. در واقع، اگر مدعای این مقاله درست باشد، نتیجه خواهد شد که تعارض میان (۱) و (۳) نه یک تعارض بدوی، بلکه یک تعارض جدی است که از پشتیبانی یک استدلال بهره می‌برد.

این هدف در سه گام آتی پی گرفته می‌شود: در گام نخست، گزارشی از استدلال مدل‌تئوریتیک پاتنم ارائه می‌شود. در اینجا غرض صرفاً گزارش (و نه نقد) است؛ از این رو داعیه بر این است که جزئیات صرفاً در حد ضرورت طرح شود و شیمایی کلی از آن معرفی شود. در پایان این گام خواهیم دید که به زعم پاتنم، این جمله موجه است که «اگر ذهن و جهان خارج منفک و مستقل از یکدیگر باشند، آنگاه نمی‌توان رابطه ارجاعی متعینی میان آنها برقرار کرد».

در گام دوم، با فرض پذیرش استدلال پاتنم، بسطی از این جمله ارائه خواهد شد تا بتوان در مسئله جمع میان (۱) و (۳) از آن بهره گرفت. در پایان این گام خواهیم دید که با فرض پذیرش استدلال پاتنم و نیز پذیرش بسط یادشده، معلوم می‌شود که تعارض میان (۱) و (۳) یک تعارض جدی است. همین جا هدف اصلی مقاله حاصل خواهد شد. اما در گام سوم، صرفاً از باب نمونه به سه راه برون‌رفت از این تعارض اشاره می‌کنیم. حل این تعارض به این راه‌ها منحصر نمی‌شود، اما هر یک از این راه‌ها، با مزایا و معایب خود، می‌توانند سرآغاز پژوهش‌هایی در این حوزه باشند. این راه‌ها از این قرارند: (۱) پلورالیسم درونی، (۲) امتناع ارجاع متعین به ساحت الهی، و (۳) غیربشری دانستن زبان.

## ۲. استدلال مدل‌تئوریتیک پاتنم

پاتنم استدلال مدل‌تئوریتیک را در مقام حمله به رئالیسم متافیزیکی مطرح می‌کند. رئالیسم متافیزیکی، بنا به تعریف پاتنم، اجمالاً موضعی است که طی آن، جهان از کلیت ثابتی از اشیای مستقل از ذهن تشکیل شده است، دقیقاً یک توصیف صادق و کامل از «نحوه بودن جهان» وجود دارد و صدق مطابقت با این جهان متافیزیکی است (Putnam 1992).

پاتنم این مؤلفه‌ها را درهم‌تنیده می‌انگاشت و هسته‌اساسی آن را انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج می‌دانست (Heil 2001, 402).

استدلال مدل‌تئوریتیک فازهای متعددی دارد که همه آنها محل بحث ما نیست.<sup>۶</sup> بخش مورد توجه ما آنجایی است که پاتنم، ذیل استدلال مدل‌تئوریتیک، این پرسش را مطرح می‌کند که اگر (طبق ادعای رئالیسم متافیزیکی) قلمرو ذهن از جهان خارج به کلی جدا باشد و جهان خارج مستقل از ذهن ما دارای ساختاری یگانه باشد، آنگاه چگونه واژه‌های زبانی و به تبع آن محتویات ذهنی ما با مابازاهایشان در جهان خارج رابطه‌ای متعین خواهند داشت؟ به عبارت دیگر، چگونه رابطه ارجاع و مطابقت میان واژه‌های زبانی و محتویات ذهنی (از یک سو) و مابازاهای آنها (از سوی دیگر) متعین می‌شود؟ در واقع پاتنم فرد قائل به انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج را (که از این پس او را برای سهولت «انفکاک‌گرا» می‌نامیم) به تحدی می‌طلبد تا تبیینی برای رابطه ارجاع متعین میان آنها ارائه کند.

پاسخ اول انفکاک‌گرا این است که وضعیت ذهنی به تنهایی می‌تواند مرجع واژگان را متعین کند. پاتنم در مقاله مشهور «معنای 'معنا'» (Putnam 1979) مفصل به این موضع می‌پردازد. او سناریوی دوقلوی زمین را طرح می‌کند که در آن اسکار و تسکار در وضعیت‌های روانی (یا «جهان‌های مفهومی/ذهنی»<sup>۷</sup>) کاملاً یکسانی قرار دارند، اما مرجع واژه‌هایشان متفاوت است.<sup>۸</sup> نهایتاً، بر پایه این سناریو، به این نتیجه می‌رسد که امر صرفاً ذهنی نمی‌تواند مرجع واژگان را متعین کند. بدین ترتیب، راه‌حل نخست انفکاک‌گرا بی‌نتیجه می‌ماند.

مفرد دوم انفکاک‌گرا این است که به قیود عملی و نظری متوسل شود. قیود عملی<sup>۹</sup> آزمون‌هایی هستند که برای سنجش صدق گزاره‌ها برپا می‌شوند؛ مثلاً، جریان الکتریکی در این سیم جاری است، اگر و تنها اگر عقربه ولت‌متر حرکت کند. اما قیود نظری<sup>۱۰</sup> قیودی هستند که در مقام پذیرش یا رد نظریات به کار می‌آیند؛ مثلاً، در مقام انتخاب میان چند نظریه، قیودی مانند سادگی، اقناع‌کنندگی و... را اعمال می‌کنیم (Putnam 1981a). در واقع انفکاک‌گرا می‌گوید این قیود متعین می‌کنند که کدام جمله‌های زبان صادق‌اند و با شناختن جمله‌های صادق می‌توانیم مرجع واژه‌های زبان را متعین کنیم. اما پاسخ پاتنم این است که حتی اگر ارزش صدق تک‌تک جملات در تک‌تک جهان‌های ممکن را هم بدانیم، باز هم مرجع واژه‌ها نامتعیین باقی خواهند ماند، زیرا می‌توان جملات صادق را به

شیوه‌های متفاوتی تعبیر کرد که همچنان صادق بمانند، اما واژگانشان به مرجع‌های دیگری ارجاع دهند (Putnam 1981a). مثلاً جمله زیر را در نظر بگیرید:

(۴) گربه روی پادری است.

این جمله در جهان‌های ممکن صادق است که در آنها دست‌کم یک گربه بر روی دست‌کم یک پادری نشسته باشد، و در آن جهان «گربه» بر گربه دلالت کند و «پادری» بر پادری. حالاً می‌دانیم که در هر جهان ممکن، یک و تنها یکی از این وضعیت‌ها برقرار است: (الف) گربه‌ای روی پادری‌ای است و گیلای روی درختی است؛ (ب) گربه‌ای روی پادری‌ای است و بر روی هیچ درختی گیلای نیست؛ (ج) وضعیتی غیر از دو وضعیت یادشده. حالاً جمله زیر را در نظر بگیرید:

(۵) گربه\* روی پادری\* است.

در اینجا تعریف ویژگی‌های «گربه\* بودن» و «پادری\* بودن» بر حسب وضعیت‌های (الف)، (ب) و (ج) از این قرار است:

**تعریف گربه\*:**  $x$  یک گربه\* است، اگر و تنها اگر وضعیت (الف) برقرار باشد و  $x$  یک گیلای باشد، یا وضعیت (ب) برقرار باشد و  $x$  یک گربه باشد، یا وضعیت (ج) برقرار باشد و  $x$  یک گیلای باشد.

**تعریف پادری\*:**  $x$  یک پادری\* است، اگر و تنها اگر وضعیت (الف) برقرار باشد و  $x$  یک درخت باشد، یا وضعیت (ب) برقرار باشد و  $x$  یک پادری باشد، یا وضعیت (ج) برقرار باشد و  $x$  یک کوارک باشد.

حال اگر صدق جمله‌های (۴) و (۵) را در جهان‌های ممکن بررسی کنیم، خواهیم دید که در هر جهان ممکن ارزش صدق آنها یکسان است،<sup>۱۱</sup> اما مرجع «گربه» و «گربه\*» لزوماً یکسان نیست. اگر این نحوه تعبیر را (به کمک یکی از قضایای نظریه مدل)<sup>۱۲</sup> به همه جملات زبان تسری دهیم، فارسی و فارسی\* را خواهیم داشت، که جملاتشان کاملاً یکسان و با ارزش صدق مشابه است، اما مرجع واژگانشان لزوماً یکسان نیست. با این حساب، حتی اگر قيود نظری و عملی همه جملات صادق (چه در جهان بالفعل و چه در جهان‌های ممکن دیگر) را به ما بدهند، باز هم می‌توان تعبیرهای متفاوتی از آن جملات داشت. بنابراین، صرف دانستن همه جملات صادق نمی‌تواند ارجاع را متعین کند.

راه‌حل سوم انفکاک‌گرا تمسک به رابطه علی میان واژه و مرجع است. به این ترتیب که بگویند این باور فرد که «میزی جلوی من است» معلول انطباعات حسی خاصی است که آن انطباعات حسی خاص نیز به نوبه خود معلول حضور میز است؛ بنابراین میان «میز» و

مرجع آن رابطه‌ای علی وجود دارد، و همین رابطه علی (و نه سمنتیکی) مرجع را متعین می‌کند (Putnam 1983a, xi). پاتنم همان رویه جاری در گربه\* و پادری\* را در اینجا نیز پیاده می‌کند:

(۶) این باور کودک که «میزی جلوی من است» معلول انطباعات حسی خاصی است که آن انطباعات حسی خاص نیز به نوبه خود معلول حضور\* میز\* است. بدین ترتیب، ممکن است جملات (۶) و مدعای انفکاک‌گرا شرایط صدق یکسانی داشته باشند، اما همچنان مرجع «میز» متفاوت باشد. بنا به ادعای پاتنم، «نظریه علی ارجاع» نیز خود یک نظریه نیازمند تعبیر است، و این تعبیر می‌تواند دستخوش همان تغییراتی باشد که بر سر «گربه» و «پادری» آوردیم. بنابراین، هر امر خارج از نظریه هم نهایتاً از آنجا که بیان زبانی پیدا می‌کند، خود در معرض نامتعین‌بودگی مرجع قرار می‌گیرد و توان متعین کردن مرجع را ندارد (Putnam 1985, 18). انفکاک‌گرا هر عامل دیگری را برای تعین بخشی به مرجع نام‌برد، اسیر همین پاسخ آخر پاتنم می‌شود. از این رو، به زعم پاتنم، انفکاک‌گرا دیگر هیچ مستمسکی برای متعین کردن ارجاع نخواهد داشت.

در اینجا می‌توان مفاد این بخش از استدلال پاتنم، که مستظهر به یکی از قضایای نظریه مدل بود، را در قالب مدعای مدل‌تئوریک جمع‌بندی کرد.

(۷) مدعای مدل‌تئوریک: اگر ذهن و جهان خارج منفک و مستقل از یکدیگر باشند، آنگاه نمی‌توان از ذهن به شکل متعینی به جهان خارج ارجاع داد.

اما پیش از پیاده‌سازی این مدعا در مسئله زبان دینی، جا دارد به این سؤال بپردازیم که موضع خود پاتنم در قبال (۷) چیست؟ آیا وضع مقدم آن را می‌پذیرد یا رفع تالی‌اش را؟ راه‌حل پاتنم در قالب رئالیسم درونی<sup>۱۳</sup> مطرح شده است. او در فلسفه‌ورزی‌اش اهمیتی اساسی برای درک متعارف قائل است و مدعی است که بنا بر درک متعارف، واژگان ما به شکل متعینی ارجاع می‌دهند و هیچ چالشی از جنس آنچه گفته شد بر آن وارد نیست (Ebbs 1992, 21). با این حساب، پاتنم با کنار هم گذاشتن این ادعا و (۷)، یک قیاس رفع تالی تشکیل می‌دهد که نتیجه‌اش نفی انفکاک ذهن و جهان از یکدیگر است. این دقیقاً مفاد رئالیسم درونی اوست. او در دوره رئالیسم درونی خود، این شعار را مطرح می‌کند که «ذهن و جهان در کنار هم به ذهن و جهان سروشکل می‌دهند» (Putnam 1981b, xi). این شعار نمایانگر نوعی درهم‌تنیدگی<sup>۱۴</sup> میان ذهن و جهان است، که طی آن اجمالاً «شیء» به لحاظ هستی‌شناختی وابسته به شمای مفهومی<sup>۱۵</sup> است، و به تبع آن، شیء درون شمای مفهومی وجود می‌یابد. این ایده پاتنم را به نوعی نسبت مفهومی<sup>۱۶</sup> می‌کشاند،



که بر اساس آن جهانی مستقل از شماهای مفهومی وجود ندارد، بلکه در عوض، جهان بر پایه شمای مفهومی سروشکل می‌یابد و صدق جمله‌ها نیز ذیل شمای مفهومی مرتبطشان سنجیده می‌شود. رئالیسم درونی پاتنم جزئیات فراوانی دارد که اینجا صرفاً از باب اشاره شمه‌ای از آن را طرح کردیم و مابقی را رها می‌کنیم.<sup>۱۷</sup> با این حال، در ادامه خواهیم دید که می‌توانیم متناظر این ایده را در بحث از زبان دینی نیز مطرح کنیم.

### ۳. رودررو با مسئله زبان دینی

در گام پیشین، از مفاد استدلال مدل‌تئوریتیک پاتنم به (۷)، یعنی همان مدعای مدل‌تئوریتیک، رسیدیم، مدعایی که از کیفیت رابطه میان ذهن و جهان خارج سخن می‌گفت. اما هرچند شباهت‌هایی میان رابطه ذهن - جهان خارج و رابطه ذهن بشری - ساحت الهی وجود دارد، لزوماً عین یکدیگر نیستند. از این رو، اگر قرار بر پیاده‌سازی مدعای مدل‌تئوریتیک در بحث زبان دینی باشد، ناگزیر باید مفاد آن را به گونه‌ای بسط داد که شامل رابطه ذهن بشری - ساحت الهی هم بشود. در این راستا، سراغ دو موضع دیگر پاتنم می‌رویم که از صورت استدلالی مشابهی بهره گرفته‌اند. در اینجا بر اساس شباهت این صورت‌ها و با تکیه به پژوهشی که سابقاً انجام شده، به این نتیجه می‌رسیم که ظاهراً ادعای پاتنم کلان‌تر از رابطه ذهن - جهان خارج است و قابل اطلاق بر هر «دو ساحت‌دارای رابطه ارجاعی با یکدیگر» نیز هست.

موضع نخست جایی است که پاتنم به نفع برون‌گرایی معنایی<sup>۱۸</sup> خود استدلال می‌کند و سناریوی دوقلوی زمین را پیش می‌کشد. فرض کنیم دوقلوی زمین سیاره‌ای است که از همه نظر شبیه زمین است، با این تفاوت که در آن فرمول شیمیایی «آب» به جای  $H_2O$ ، XYZ است. با این حال، تمام ویژگی‌های ظاهری «آب دوقلوی زمین» مشابه ویژگی‌های «آب زمین» است. در دوقلوی زمین، اقیانوس‌ها با XYZ پر شده است؛ XYZ تشنگی را رفع می‌کند؛ XYZ بی‌رنگ و بی‌بو و بی‌مزه است؛ و هنگام باران XYZ می‌بارد. حتی اگر کسی از زمین به دوقلوی زمین سفر کند، نمی‌تواند بر اساس ویژگی‌های ظاهری تشخیص دهد که آنچه می‌بیند  $H_2O$  است یا XYZ. زبان رایج در هر دو سیاره نیز یکسان است، با این تفاوت که در زمین واژه «آب» برای اشاره به  $H_2O$  به کار می‌رود، اما در دوقلوی زمین برای اشاره به XYZ. حالا اُسکار و تُسکار را فرض کنیم که اولی ساکن زمین است و دومی ساکن دوقلوی زمین. در چنین سناریویی، هنگامی که اُسکار به لیوانی از  $H_2O$  و تُسکار به لیوانی از XYZ می‌نگرند، هر دو وضعیت ذهنی

مشابهی دارند. اما اگر قرار بود این وضعیت ذهنی مرجع واژه «آب» را متعین کند، باید مرجع واژه آب در زبان اسکار و تسکار یکی می‌بود، ولی چنین نیست. از این رو، با استناد به سناریوی دوقلوی زمین می‌توان نتیجه گرفت که اگر معنا امری صرفاً ذهنی باشد (یعنی منفک از جهان خارج باشد)، آنگاه نمی‌تواند مرجع را متعین کند (Putnam 1979).

موضع دیگر آنجاست که به هنگام بحث از دسترسی به «شرایط معرفتی ایدئال برای اظهار یک جمله» از چنین مدعایی بهره می‌گیرد. توضیح اجمالی این بحث از این قرار است: پاتنم در دوره رئالیسم درونی خود به این نتیجه می‌رسد که مفهوم صدق با «اظهارپذیری معرفتی» پیوند خورده است. از سوی دیگر، معتقد است که درک متعارف ما دو تفاوت مهم میان «صدق» و «توجیه/اظهارپذیری معرفتی» می‌بیند. تفاوت نخست آن است که شهود رئالیستی ما صدق را یکی از ویژگی‌های اساسی جمله می‌داند که از دست نمی‌رود، حال آن که یک جمله ممکن است در وضعیتی «موجه» باشد و در وضعیتی دیگر «ناموجه». تفاوت دوم این است که درک متعارف ما توجیه را امری مدرج و ذومراتب، اما صدق را امری متواپی می‌داند. پاتنم برای حفظ این دو ویژگی در صدق، به ایدئال‌سازی<sup>۱۹</sup> روی می‌آورد و صدق را با «اظهارپذیری در شرایط ایدئال معرفتی» پیوند می‌زند (Putnam 1983b, 306). اما مدتی بعد به این نتیجه می‌رسد که هرچند ایدئال‌سازی سبب می‌شود که مفهوم صدق از تغییر و تدرج نجات پیدا کند، اما ناگزیر باعث می‌شود که شرایط ایدئال به نوعی از ذهن انسان مستقل باشد. پاتنم همین جا ادعایی مشابه (۷) مطرح می‌کند که اگر شرایط معرفتی برای اظهار یک جمله ایدئال [یعنی به نحوی مستقل از ذهن] باشد، آنگاه دسترسی ارجاعی متعین به آن با مشکل مواجه خواهد شد (Putnam 1994, 462). پاتنم همان جا تصریح می‌کند این مسئله دقیقاً مشابه مسئله رابطه ذهن و جهان خارج است. بدین ترتیب، او در اینجا هم از صورت استدلالی مشابه (۷) بهره می‌برد.

قدیری و سعیدی مهر (۱۳۹۷) نشان داده‌اند که با این نمونه‌ها می‌توان به شکل موجهی قبول کرد که پاتنم یک مدعای کلان دارد که مفاد آن از مدعای مدل‌تئوریک و مدعای برون‌گرایی معنایی و مدعای اخیر حمایت می‌کند. نام این مدعا را بسط مدعای مدل‌تئوریک می‌گذاریم که مفاد آن از این قرار است:

(۸) بسط مدعای مدل‌تئوریک: اگر ساحت الف و ساحت ب کاملاً منفک از یکدیگر باشند، آنگاه نمی‌توان از الف به شکل متعینی به ب ارجاع داد.

در اینجا (الف) یک ساحت التفاتگر - عمدتاً ذهن بشری - است و (ب) ساحتی است که متعلق التفات واقع شده است. با چنین بسطی، ساحت بشری می‌تواند نمونه‌ای از ساحت الف و ساحت الهی (که علی‌الادعا ساحتی متعالی است) می‌تواند نمونه‌ای از ساحت ب باشد. بدین ترتیب، (۸) آشکارا بستر را برای استفاده از مدعای مدل‌تئوریتیک در حوزه زبان دینی فراهم می‌کند. حال دوباره به فرض تعالی و فرض ارجاع متعارف دینی برگردیم:

(۱) فرض تعالی: ساحت الهی/مطلق به طور کامل از ساحت بشری/ممکن منفک است.

(۳) فرض ارجاع متعارف دینی: می‌توان به ساحت الهی/مطلق به شکل متعینی ارجاع داد.

اگر (۸) و (۱) را با یکدیگر ضمیمه کنیم، نتیجه می‌شود که زبان به مثابه یک امر بشری نمی‌تواند به شکل متعینی به ساحت الهی/مطلق ارجاع دهد. بدین ترتیب، (۳) یا همان فرض ارجاع متعارف دینی مخدوش خواهد شد. از سوی دیگر، اگر (۸) و (۳) را با یکدیگر ضمیمه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که فرض تعالی (به معنای انفکاک قاطع میان ساحت الهی/مطلق و ساحت بشری/ممکن) نادرست است، و چه بسا مانند مدعای رئالیسم درونی در باب ذهن و جهان خارج، ما را به سمت پذیرش نوعی درهم‌تنیدگی میان آنها سوق دهد. در ادامه، این نکته را کمی تفصیل خواهیم داد، اما عجالاً به نظر می‌رسد که ضم (۸) و (۳) نیز به انکار (۱) ختم می‌شود.

با این حساب، با فرض این که اولاً استدلال‌های پیش‌گفته پاتنم و ثانیاً بسط یادشده قابل قبول باشند، آنگاه (۸) یا همان بسط مدعای مدل‌تئوریتیک از پشتوانه استدلالی مستحکمی برخوردار می‌شود که در نتیجه آن تعارض میان دو جمله (۱) و (۳) به تعارضی جدی تبدیل خواهد شد. ادعای اصلی این مقاله همین جا به نتیجه می‌رسد: اگر کسی در پی دفاع از جمع میان (۱) و (۳) باشد، ناگزیر این بار استدلال روی دوش او خواهد بود که پاسخی برای (۸) یا همان بسط مدعای مدل‌تئوریتیک پیدا کند. در ادامه، صرفاً از باب نمونه، سه راه برای برون‌رفت از این تعارض معرفی می‌کنیم. مجدداً باید گفت که راه‌حل‌های این مسئله منحصر در این سه مورد نیستند، اما چه بسا هر یک از این راه‌های پیشنهادی، با مزایا و معایب خاص خود، بتوانند سرآغاز پژوهشی در حوزه زبان دینی باشند.

#### ۴. چه راه‌حلهایی متصور است؟

به یک بیان می‌توان گفت که تا به اینجا نشان داده شده است که اولاً بین (۱)، (۳) و (۸) تعارضی وجود دارد، و ثانیاً (۸) از پشتوانه استدلالی مستحکمی برخوردار است (هرچند بعید نیست بتوان در آن مناقشه کرد). در اینجا هم مانند همه مسائلی که بر جمع‌ناپذیری چند جمله تکیه دارد، راه مشهور آن است که دست‌کم یکی از این جملات را مخدوش بدانیم و از آن دست بکشیم. در اینجا، همین استراتژی را پی می‌گیریم و تلاش می‌کنیم با ایراد دست‌کم یک خدشه احتمالی بر هر یک از سه جمله (۱)، (۳) و (۸)، راه‌هایی برای برون‌رفت از این تعارض ارائه کنیم.

##### ۴-۱. خدشه بر (۱): پلورالیسم درون‌گرا

همان‌طور که گفته شد، پاتنم از دوگانه میان ارجاع متعین و انفکاک ذهن و جهان خارج، طرف اول را برگزید و دومی را رها کرد. این ایده مشخصاً در رئالیسم درونی او عیان شد که زمینه طرح درهم‌تنیدگی ذهن و جهان را فراهم کرد. در حوزه زبان دینی نیز پاتنمی‌ترین پاسخ این است که ارجاع متعین به ساحت الهی را بپذیریم، اما در فرض تعالی تغییراتی به عمل آوریم. بدین ترتیب ساحت الهی اصطلاحاً حاوی نوعی «ذهن‌آلودی» خواهد بود؛ یعنی آن ساحتی که با عنوان «ساحت الهی» شناخته می‌شود به نوعی با پردازش ذهنی سروشکل گرفته است. اما برای آن که مفاد این ایده را بشناسیم، جا دارد جزئیات دیگری از رئالیسم درونی پاتنم در مسئله ذهن و جهان خارج را مطرح کنیم تا تصویری نسبتاً جامع‌تر از آن داشته باشیم و سپس مفاد آن را در مسئله زبان دینی پیاده کنیم.

یکی از مؤلفه‌های اصلی رئالیسم درونی پاتنم نسبت مفهومی است. از نظر او، شیء، وجود و صدق اموری هستند که ذیل شمای مفهومی مطرح می‌شوند و هیچ جهانی مستقل از شمای مفهومی وجود ندارد. بدین ترتیب، ممکن است دو گزاره متعارض به نظر آیند، اما از آنجا که هر یک از آنها ذیل یک شمای مفهومی خاص مطرح شده است، هر دو صادق باشند. مثلاً جهانی را تصور کنید که صرفاً از سه توپ تشکیل شده است. اگر از یک فرد معمولی درباره تعداد اشیای این جهان پرسیم، پاسخ خواهد که «سه شیء وجود دارد». اما اگر این سؤال را از یک پارشناس<sup>۲۰</sup> پرسیم، پاسخ خواهد داد که «هفت شیء وجود دارد». این دو پاسخ متعارض می‌نمایند، اما از آنجا که هر یک از آنها ذیل شمای مفهومی خاصی مطرح شده‌اند و جهان را به گونه متمایزی مفهوم‌پردازی کرده‌اند، پس

صدق آنها بر اساس مختصات آن شمای مفهومی سنجیده می‌شود؛ از این رو هر دو صادق‌اند (Putnam 1991, 31).

با این اوصاف، اصطلاحاً «منظر خدایی»<sup>۲۱</sup> در کار نیست که از آنجا بتوان به جهان (علی‌الادعا) فی‌نفسه نظر انداخت و حقیقت را آن گونه که (علی‌الادعا) واقعاً هست توصیف کرد. همین جا ممکن است شباهت‌هایی میان دیدگاه پاتنم و دیدگاه کانت عیان شود، اما او تأکید می‌کند که بر خلاف کانت، هیچ نیازی به جهان فی‌نفسه (نومن) ندارد (Putnam 1991, 41).

اما معادل رئالیسم درونی پاتنم در حوزه زبان دینی چیست؟ ویکتوریا هریسون یکی از فیلسوفان دین است که -البته بدون التفات به مسئله ارجاع متعین به ساحت الهی- تلاش می‌کند رئالیسم درونی پاتنم را در این حوزه پیاده کند. او این کار را در مقاله‌ای با عنوان «رئالیسم درونی و مسئله تنوع دینی» (Harrison 2006) انجام می‌دهد و موضع خود را «پلورالیسم درون‌گرا»<sup>۲۲</sup> می‌نامد. بر اساس پلورالیسم درون‌گرا، هر نگاه دینی یک شمای مفهومی است که به نحو خاص خود، جهان را مفهوم‌پردازی می‌کند و صدق و کذب مدعیاتش ذیل مختصات آن شمای مفهومی بررسی می‌شود. همان طور که ممکن بود در رئالیسم درونی شماهای مفهومی بدیلی وجود داشته باشند که قابل فروکاست به یکدیگر نباشند و نسبت به هم برتری نداشته باشند، در پلورالیسم درون‌گرا نیز ممکن است نگاه‌های دینی متعددی وجود داشته باشند که در عرض هم قرار می‌گیرند و برتری خاصی نسبت به یکدیگر ندارند.

هریسون معتقد است که پلورالیسم او مزیت‌هایی نسبت به پلورالیسم جان هیک دارد. اجمالاً پلورالیسم جان هیک نوعی نگاه کانتی به مقوله دین دارد که بر اساس آن، «حق/Real» شأنی نومنال دارد و نگاه‌های دینی مختلف واجد شأنی فنومنال (پدیداری) تلقی می‌شوند. پلورالیسم جان هیک، به زعم هریسون،<sup>۲۳</sup> دست‌کم با هفت معضل مواجه است که پلورالیسم درون‌گرا می‌تواند آنها را حل می‌کند. برخی از آن معضلات از این قرارند: (۱) پلورالیسم جان هیک تفاوت ادیان را سطحی می‌داند، اما پلورالیسم درون‌گرا این باور دین‌داران ادیان مختلف را پاس می‌دارد که تفاوت‌های عمیقی بین نگاه‌های دینی متعدد وجود دارد. (۲) پلورالیسم جان هیک تبیین ضعیفی از صدق باورهای دینی ارائه می‌کند و آنها را اسطوره‌ای تلقی می‌کند، اما پلورالیسم درون‌گرا معتقد است که باورهای دینی درون یک شمای مفهومی به طور عینی صادق‌اند. (۳) پلورالیسم جان هیک از تبیین ادیانی مثل بودیسم که فاقد حقیقتی غایی به مثابه «حق» هستند

بازمی‌ماند، اما پلورالیسم درون‌گرا می‌تواند آن را نیز یک شمای مفهومی دینی در کنار شماهای مفهومی دیگر بداند. (۴) به رغم مدعای جان هیک که معتقد است همه ادیان دین‌داران را به سوی یک هدف واحد سوق می‌دهند، متدینان لزوماً چنین حسی ندارند که مثلاً نیروانا با رستگاری هم‌مصادق باشد. در مقابل، پلورالیسم درون‌گرا فاقد چنین نتایج نامقبولی است و امکان تکثر اهداف را نیز می‌پذیرد. (البته این سؤال گشوده می‌ماند که آیا واقعاً آنها معایب پلورالیسم هیک و اینها مزایای پلورالیسم هریسون است یا نه.)

البته پلورالیسم درون‌گرا هم با مشکلاتی مواجه است که خود هریسون تلاش کرده در مقاله‌ای دیگر (Harrison 2008) پاسخ‌هایی برای این مشکلات پیدا کند. اما فارغ از این که رویکرد پلورالیسم درون‌گرا از استحکام نظری کافی برخوردار است یا نه، می‌توان به این نکته توجه کرد که بنا به تصریح هریسون، پلورالیسم درون‌گرا - مانند رئالیسم درونی که به هیچ واقعیت مستقلی ورای شماهای مفهومی قائل نبود - به هیچ امر متعالی‌ای ورای شماهای مفهومی دینی نیاز ندارد (Harrison 2006, 300). در واقع همان طور که رئالیسم درونی جهان خارج را به نوعی وابسته به ذهن کرده، پلورالیسم درون‌گرا نیز ساحت الهی را با ذهن انسانی در هم تنیده است. همین نکته نشان می‌دهد که پلورالیسم درون‌گرای هریسون راهی برای حل تعارض یادشده است و طی آن فرض تعالی صرفاً درون یک شمای مفهومی برقرار است و ورای شمای مفهومی هیچ امر متعالی‌ای در کار نیست. آیا واقعاً پلورالیسم درون‌گرای هریسون موضع مستحکمی است؟ سؤال گشوده‌ای است که در اینجا در مقام پاسخ به آن نیستیم. اما دست‌کم می‌توان آن را یک پاسخ احتمالی برای تعارض یادشده دانست.

#### ۲-۴. خدشه بر (۳): نوعی الهیات تنزیهی

به نظر می‌رسد که محدودش کردن (۱) مؤونه سنگینی برای دین‌داران به دنبال داشته باشد؛ به این معنا که هسته باورهای دینی، یعنی ساحت الهی و مشخصاً خدا، را از متعالی‌بودگی می‌اندازد و (با وابسته دانستنش به شمای مفهومی) رنگ و بوی بشری به آن می‌دهد. طبعاً این سؤال پیش می‌آید که آیا اساساً چیزی که رنگ و بوی بشری دارد (و در نتیجه «به کلی دیگر» و «به کلی متعالی» نباشد) می‌تواند در جایگاه «خدا» قرار بگیرد و مقام الوهیت و قابلیت پرستش داشته باشد؟

یکی از نقدهای وارد بر هریسون به همین نکته اشاره دارد: پلورالیسم درون‌گرا، از آنجا که امر متعالی ورای شماهای مفهومی را نفی می‌کند، نوعی خدا ناباوری در لباس

خدا باوری است (Harrison 2008, 104). با این حساب، فرد دین‌دار برای گریز از مؤونه سنگین یادشده می‌تواند گزینه بعدی را در نظر داشته باشد: حفظ (۱) و خدشه بر (۳). در چنین حالتی، فرد دین‌دار معتقد است که ساحت الهی به تمامی متعالی از ساحت امکان است؛ به همین خاطر، بنا بر (۸)، نمی‌توان به شکل متعینی به آن ارجاع داد.

اما با نفی ارجاع متعین به ساحت الهی سؤال مهمی مطرح می‌شود: آیا اساساً می‌توان از چیزی که امکان ارجاع متعین به آن وجود ندارد سخن گفت؟ پاسخ این سؤال تا حد زیادی به موضع سمنتیکی فرد بستگی دارد. اما دست‌کم برخی از مواضع به این سؤال پاسخ منفی می‌دهند. یکی از آنها سمنتیک ارجاعی<sup>۲۴</sup> است. طبق این دیدگاه (که اجماعی نیست، اما مدافعان بسیاری دارد)، ارزش صدق جملات بر اساس مخصصه‌های سمنتیکی کلمات به کاررفته متعین می‌شود. بنابراین، ارزش صدق اظهار «جان مری را دوست دارد» بر پایه دو امر مشخص می‌شود: (۱) افرادی که گوینده با استفاده از واژگان «جان» و «مری» به آنها ارجاع می‌دهد؛ (۲) دامنه مصادیق «دوست داشتن». در این حالت، این جمله صادق است، اگر و تنها اگر زوج مرتب حاصل از مدلول‌های «جان» و «مری» عضو دامنه مصادیق «دوست داشتن» باشد. بدین ترتیب، به زعم برخی از فلاسفه که با این دیدگاه همراه‌اند، اساساً صدق و کذب بر اساس مرجع‌های متعین واژگان مشخص می‌شود و عدم تعین ارجاع تعیین صدق و کذب جملات (بر پایه سمنتیک ارجاعی) را با مشکل مواجه می‌کند (Field 1973, 463).<sup>۲۵</sup>

بنابراین، با این فرض که [۱] سمنتیک ارجاعی با مباحث سمنتیکی پیش‌نیاز (۸) تعارض نداشته باشد،<sup>۲۶</sup> می‌توان گفت که [۲] اگر فرد برای حل تعارض یادشده به این راه‌حل تن بدهد و [۳] سمنتیک ارجاعی را پذیرفته باشد، آنگاه نمی‌تواند جملات صادقی درباره مرجع‌های الهی (به ویژه «خدا») اظهار کند. در چنین حالتی، فرد اولاً ساحت متعالی الهی را پذیرفته و ثانیاً سخن گفتن از آن را ناممکن می‌داند. بنابراین قاعدتاً باید نوعی الهیات تنزیهی<sup>۲۷</sup> را بپذیرد که ممکن است ماحصلش سکوت در باب ساحت الهی باشد.

در اینجا نیز می‌توان پرسید که آیا دست بر داشتن از امکان ارجاع متعین به ساحت الهی، با تبعات احتمالی‌اش، قابل قبول است؟ این سؤال نیز گشوده می‌ماند.

### ۳-۴. خدشه بر (۸): غیربشری دانستن زبان

مدعای (۸) بر مقدمات تصویری و تصدیقی متعددی بنا شده که طبعاً رد دست‌کم یکی از آنها می‌تواند (۸) را از اعتبار بیندازد و تعارض یادشده را به نحوی حل کند. برای مثال، هر نقد و ردی بر استدلال مدل‌تئوریتیک به یک معنا نافی (۸) است و امکان جمع (۱) و (۳) را تقویت می‌کند. در اینجا صرفاً یکی از این گزینه‌ها<sup>۲۸</sup> - و چه بسا دورترین گزینه ممکن - را بررسی می‌کنیم، گزینه‌ای که به کیفیت وضع واژگان زبانی برای معانی ربط پیدا می‌کند. اما پیش از طرح این گزینه لازم است کمی به عقب برگردیم و یکی از ابعاد نظری رویکرد پاتنم را بررسی کنیم.

گفته شد که پاتنم از انفکاک‌گرا می‌خواهد تبیینی برای ارجاع متعین ارائه کند، اما به زعم او، هیچ یک از تبیین‌های انفکاک‌گرا کافی نبودند. ولی یک تبیین احتمالی دیگر وجود دارد که پاتنم نیز به آن اشاره می‌کند ولی بطلان آن را چنان واضح می‌داند که چندان به آن نمی‌پردازد. این گزینه «نظریه ارجاع جادویی»<sup>۲۹</sup> است:

می‌توانیم فرض کنیم که اشعه‌های مرموزی کلمات و اندیشه‌نشانه‌ها را به مرجع‌هایشان متصل می‌کند. در این صورت دیگر مسئله‌ای در کار نیست ... اما چنین دیدگاهی آشکارا غیرقابل دفاع است. هیچ فیلسوف معاصری چنین دیدگاهی را نمی‌پذیرد. (Putnam 1981, 51)

او در جایی دیگر، توضیح دیگری برای این موضع ارائه می‌کند:

بعضی از مردمان بدوی معتقدند که برخی از بازنمودها (مشخصاً اسم‌ها) پیوندی ضروری با مسماهایشان دارند و دانستن «اسم حقیقی» یک فرد یا یک چیز منجر به احاطه و تسلط بر آن فرد یا چیز می‌شود. این قدرت از پیوند جادویی میان اسم و مسما به دست می‌آید. اما زمانی که بفهمیم نام صرفاً پیوندی وابسته‌به‌بافت، امکانی و قراردادی با مسمايش دارد، دیگر به دشواری می‌توان قبول کرد که دانستن نام یک چیز اهمیتی اسرارآمیز دارد. (Putnam 1981, 3)

در واقع، پاتنم در اینجا دو نوع رویکرد کلان در قبال رابطه واژه و مرجع مطرح می‌کند: طبق رویکرد اول، که به پیشینیان نسبت داده شده، رابطه یادشده و رای قرارداد بشری و حاکی از پیوندی ضروری بین واژه و مرجع آن است. اما رویکرد دوم وضع زبانی را یک قرارداد بشری و وابسته‌به‌بافت می‌داند. با این اوصاف، جمله (۸) با فرض رویکرد دوم برقرار است و اگر فردی رویکرد نخست را - با وجود استبعاد آن از نظر پاتنم - برگزیند، می‌تواند (۸) را منتفی کرده و رابطه ارجاع متعین میان واژه و مرجعش را حفظ کند.



اما آیا می‌توان رویکرد نخست را در زبان، به طور کلی، یا زبان دینی، به طور خاص، اتخاذ کرد؟ همان طور که پاتنم تصریح کرده است، پذیرش چنین مدعایی در عصر مدرن بسیار دشوار است، اما چه بسا افرادی با تکیه بر نگرش‌های اسطوره‌ای<sup>۳۰</sup> و حتی دینی<sup>۳۱</sup> در باب زبان، بتوانند شأنی فرانسائی برای زبان قائل بشوند و تعیین رابطه ارجاع را به وضعی فرانسائی نسبت دهند. از چنین منظری، پیوند واژگان و معانی و مرجع‌هایشان به صورت ضروری در ساحت فرانسائی اتفاق افتاده، و بدین ترتیب توانایی ارجاع متعین به مرجع فرانسائی را دارد. در این حالت، واژگان به شکل متعینی به مرجعشان ارجاع می‌دهند، ولو این که گوینده جمله به آن رابطه ضروری دسترسی نداشته باشد و مرجع آن را تشخیص ندهد.

مجدداً اینجا هم می‌توان این سؤال را طرح کرد که آیا غیربشری دانستن زبان موضع مقبول و قابل‌اتخاذی است؟ این سؤال نیز همچون پرسش از مقبولیت سایر راه‌حل‌ها گشوده می‌ماند.

طرح هر یک از راه‌حل‌های پیش‌گفته صرفاً جهت اشاره به برخی از راه‌های پیش رو برای حل تعارض میان (۱) و (۳) است. این راه‌ها، از حیث فلسفی و نیز از حیث باور دینی، مزایا و معایبی دارند، اما به نظر می‌رسد که پیگیری هر کدام می‌تواند ایجادکننده جریانی در حوزه زبان دینی باشد.

## ۵. نتیجه‌گیری

گفتیم که باور متعارف در باب زبان دینی در نگاه نخست فرض تعالی، یعنی جمله (۱)، و فرض ارجاع متعارف دینی، یعنی جمله (۳)، را می‌پذیرد. (۱) فرض تعالی: ساحت الهی/مطلق به طور کامل از ساحت بشری/ممکن منفک است. (۳) فرض ارجاع متعارف دینی: می‌توان به ساحت الهی/مطلق به شکل متعینی ارجاع داد.

اما جمع این دو مسئله‌خیز به نظر می‌آید، زیرا اجمالاً به نظر می‌رسد «اگر ساحت الهی/مطلق به طور کامل از ساحت بشری/ممکن منفک باشد، آنگاه نمی‌توان به شکل متعینی به آن ارجاع داد». در مقاله حاضر تلاش شد با تکیه بر استدلال مدل‌تئوریتیک پاتنم و ارائه بسطی از آن، توجیهی برای این جمله فراهم شود. این توجیه در قالب جمله (۸) یا همان بسط مدعای مدل‌تئوریتیک مطرح شد که نشان داد تعارض میان (۱) و (۳) تعارضی جدی است.

این تعارض جدی مستقل از سایر نقدهای راجع به جمع بین (۱) و (۳) نشان می‌دهد که اگر کسی در مقام جمع بین آنهاست، باید راهی برای رد بسط مدعی مدلت‌تئوریتیک ارائه کند، و اگر بسط مدعی مدلت‌تئوریتیک را مقبول می‌داند، باید دست‌کم در یکی از مقدمات تصویری یا تصدیقی (۱) یا (۳) بازنگری کند تا تعارض یادشده حل شود. هدف اصلی مقاله نشان دادن تعارض جدی میان (۱) و (۳) بود که با این توصیفات محقق شده است.

اما در ادامه، از باب نمونه، راه‌هایی برای حل این تعارض معرفی کردیم. این راه‌ها از این قرار بودند: خدشه بر (۱) که می‌توانست ما را به نوعی پلورالیسم درون‌گرا برساند؛ خدشه بر (۳) که با فرض پذیرش سمنتیک ارجاعی، ما را به نوعی الهیات تنزیهی می‌رساند؛ و خدشه بر (۸) که می‌توانست در قالب پذیرش نوعی نظریه جادویی ارجاع عیان شود و پیوند میان واژه و مرجع را ضروری بینگارد. هر یک از این راه‌ها مزایا و معایبی دارد که باید یک‌به‌یک بررسی شوند.

ما معتقدیم که این طرح مسئله زبان دینی به شکلی که در این مقاله آمده است دست‌کم یک فایده مهم دارد: به کمک این طرح می‌توان شمایی کلی و قابل فهم از مسئله زبان دینی داشت و چونان شهری که از بالا به آن نگریسته شده، جایگاه برخی از نظریات و نسبتشان با یکدیگر تا حدی روشن شود.

با این اوصاف، اگر مقاله حاضر اولاً توانسته باشد توجیهی برای (۸) ارائه کند و ثانیاً، از باب نمونه، راه‌هایی به اجمال معرفی کند، و ثالثاً تصویری اجمالی از نسبت برخی نظرات زبان دینی با یکدیگر ارائه کند، هدف خود را تأمین کرده است.

### کتابنامه

قدیری، حامد. ۱۳۹۶. مسئله عینیت در رئالیسم درونی، رساله دکتری در گروه فلسفه و منطق، دانشگاه تربیت مدرس، استاد راهنما: محمد سعیدی‌مهر.  
 قدیری، حامد، و محمد سعیدی‌مهر. ۱۳۹۷. «پاتنم، برون‌گرایی معنایی و استدلال مدلت‌تئوریتیک»، منطق پژوهی ۹ (۱): ۱۱۳-۱۳۶.

الکاظمی الخراسانی، محمدعلی. بی‌تا، فوائده الاصول، ج. ۱. مؤسسة النشر الاسلامی.  
 Alston, W. P. 1996. *A Realist Conception of Truth*. Ithaca, NY: Cornell University Press.

Ebbs, Gary. 1992. "Realism and Rational Inquiry." *Philosophical Topics* 20

(1).

- Field, Hartry. 1973. "Theory Change and The Indeterminacy of Reference." *The Journal of Philosophy* 70 (14): 462–481. doi:10.2307/2025110.
- Gómez Torrente, Mario. 2019. *Roads to Reference: An Essay on Reference Fixing in Natural Language*. Oxford University Press.
- Harrison, Victoria S. 2006. "Internal Realism and the Problem of Religious Diversity." *Philosophia* 34 (3): 287–301. doi:10.1007/s11406-006-9029-5.
- Harrison, Victoria S. 2008. "Internal Realism, Religious Pluralism and Ontology." *Philosophia* 36 (1): 97–110. doi:10.1007/s11406-007-9089-1.
- Heil, John. 2001. "Hilary Putnam." In *A Companion to Analytic Philosophy*, pp. 393–412. Malden, Mass: Blackwell.
- Hudson, W. D. 1966. "Transcendence." *Theology* 69 (549): 97–104. doi:10.1177/0040571X6606954901.
- Putnam, Hilary. 1979. "The Meaning of 'Meaning'." In *Mind, Language and Reality: Philosophical Papers* vol. 2. Cambridge University Press.
- Putnam, Hilary. 1981a. "A Problem about Reference." In *Reason, Truth and History*, pp. 22–48. Cambridge University Press.
- Putnam, Hilary. 1981b. *Reason, Truth and History*. Cambridge University Press.
- Putnam, Hilary. 1983a. "Introduction: An Overview of the Problem." In *Realism and Reason*, pp. vii–xviii. Philosophical papers vol. 3. Cambridge University Press.
- Putnam, Hilary. 1983b. "Vagueness and Alternative Logic." *Erkenntnis* 19 (1–3). doi:10.1007/BF00174788.
- Putnam, Hilary. 1985. "Models and Reality." In *Realism and Reason*, pp. 1–25. Philosophical Papers vol. 3. Cambridge University Press.
- Putnam, Hilary. 1991. *The Many Faces of Realism: The Paul Carus Lectures*. [Nachdr.]. The Paul Carus Lectures 16. La Salle, Ill. Open Court.

- Putnam, Hilary. 1992. "A Defence of Internal Realism." In *Realism with a Human Face*, pp. 30–42. Harvard University Press.
- Putnam, Hilary. 1994. "Sense, Nonsense, and the Senses: An Inquiry into the Powers of the Human Mind." *The Journal of Philosophy* 91 (9): 445–517. doi:10.2307/2940978.
- Scott, Michael. 2013. *Religious Language*. Palgrave Macmillan.
- van Dalen, D. 2004. *Logic and Structure*. 4<sup>th</sup> ed. Springer-Verlag Berlin Heidelberg.

### یادداشت‌ها

۱. ویلیام دانالد هادسون (Hudson 1966) بحث مفصلی در باب مفهوم «تعالی» دارد. او سه معنا برای تعالی برمی‌شمارد: (۱) خدا جزئی از وعای زمانمند و مکانمند نیست؛ (۲) خدا چیزی است که قابل فهم نیست؛ (۳) خدا ویژگی‌هایی به کلی متفاوت با سایر موجودات دارد، از این حیث که ویژگی‌هایش مطلق‌اند. در این مقاله، معنای سوم تعالی مد نظر است. بنابراین، تمایزی متافیزیکی میان ساحت الهی/مطلق و ساحت بشری مد نظر ماست.
۲. همان‌طور که گفته شد، این یک باور متعارف و اولیه است، اما در ادامه خواهیم دید که همین مسئله محمل بحث‌ها و اشکالات بسیاری است و اتفاقاً مقاله حاضر دقیقاً با همین امکان ارجاع متعین سروکار دارد.
۳. در حالت ایدئال، چنین مفهومی شرایط لازم و کافی مرجع واژه را مشخص می‌کند.
۴. البته این دیدگاه مخالفانی هم دارد. ولی به نظر می‌رسد که پذیرش این دیدگاه طبیعی‌تر است و مخالفت با آن به استدلال نیاز دارد.

#### 5. face value theory

- مراد از نظریه بدوی نظریه‌ای است که در نگاه نخست و بدون تأمل خاص و صرفاً بر اساس درک متعارف شکل می‌گیرد. معادلی که در اینجا برای آن برگزیده‌ایم - بدوی - برگرفته از تعبیری است که در سنت ما، تحت عناوینی مثل شبهه بدوی یا محکمه بدوی استفاده شده است. نکته حائز اهمیت آن است که این کلمه در اینجا به سکون دال است و معنای متفاوتی با کلمه بدوی (به معنای بیابان‌گرد) دارد.
۶. برای روایت کاملی از استدلال مدل‌تئوریتیک پاتنم و فازهای متعدد آن، نک. قدیری و سعیدی‌مهر (۱۳۹۷).

#### 7. notational worlds

۸. در ادامه، روایت مختصری از سناریوی دوقلوی زمین و استدلال پاتنم می‌آید، اما برای روایت کامل این سناریو، نک. قدیری و سعیدی‌مهر (۱۳۹۷).

#### 9. operational constraint

#### 10. theoretical constraint

۱۱. در جهان‌هایی با وضعیت (الف) هم (۴) صادق است و هم (۵). در جهان‌هایی با وضعیت (ب)، هم (۴) صادق است و هم (۵). در جهان‌هایی با وضعیت (ج) نیز هم (۴) کاذب است و هم (۵) (چون یک گیلان نمی‌تواند روی کوارک جا بگیرد).

۱۲. آن قضیه نظریه مدل که قضیه روبه‌پایین اسکولم-لونهایم نام دارد به این شرح است: فرض کنیم  $\Gamma$  مجموعه‌ای از جملات در زبانی با کاردینالیته  $k$  باشد و فرض کنیم  $k < \lambda$ . اگر  $\Gamma$  مدلی با کاردینالیته  $\lambda$  داشته باشد، آنگاه  $\Gamma$  مدلی با کاردینالیته  $k$  خواهد داشت، به گونه‌ای که  $k \leq k' < \lambda$  (van Dalen, 2004, 112). در مقاله حاضر در مقام گزارش استدلال پاتنم هستیم. از این حیث، جزئیات این قضیه و نحوه استناد پاتنم به آن در حوصله این مقاله نمی‌گنجد.

13. internal realism

14. interpenetration

15. conceptual scheme

16. conceptual relativity

۱۷. برای روایت جزئی‌تر از رئالیسم درونی پاتنم، نک. قدیری (۱۳۹۶).

18. semantic externalism

19. idealization

20. mereologist

پارشناسی دیدگاهی است که ادعا می‌کند از کنار هم قرار گرفتن دو شیء، یک شیء جدید حاصل می‌شود.

21. God's eyepoint

22. internalist pluralism

۲۳. البته این سؤال قابل طرح است که آیا این هفت مورد (و دست‌کم مواردی که در اینجا ذکر شده) واقعاً نقطه‌ضعف پلورالیسم جان هیک است یا نه.

24. referential semantics

۲۵. البته هرتری فیلد (Field 1973) تلاش می‌کند در تعارض میان سمنتیک ارجاعی و عدم تعین ارجاع، جانب دومی را بگیرد و نشان دهد که عدم تعین ارجاع قابل قبول است و ناگزیر باید در نظریه سمنتیک ارجاعی تعدیلاتی اعمال کنیم.

۲۶. در نگاه نخست، می‌توان مدعی شد که چنین تعارضی وجود ندارد. اما ممکن است کسی ادعا کند که بنا به مباحثی که پاتنم حول جمله «گرچه روی پادری است» مطرح کرده، می‌توان جمله صادق را در نظر گرفت که مرجع واژگان آن متعین نباشد. ولی به نظر می‌رسد چنین ادعایی تمام نباشد. پاتنم مدعی است که اگر به طریقی شرایط صدق همه جملات را بشناسیم، صرف دانستن این شرایط صدق نمی‌تواند مرجع واژگان را متعین کند. اما در اینجا بحث این است که اگر مرجع واژگان نامتعیین باشد، نمی‌توان به صدق جمله حاوی آن واژگان پی برد. در واقع دو ادعای متفاوت‌اند که در نگاه نخست قابل

جمع می‌نمایند. با این حال، از آنجا که مقاله حاضر صرفاً در مقام اشاره به راه‌حل‌های بیرون‌رفت است، تفصیل این نکته از دامنه مباحث این مقاله خارج است.

### 27. apophatic theology

الهیات تنزیهی دیدگاهی است که در آن اجمالاً، بنا به تعالی الهی، تلاش‌های ناظر به توصیف خدا را (به خاطر دسترس‌ناپذیری معرفتی یا مفهومی خدا) رد می‌کنند و برخی طریق سکوت و برخی طریق سلب صفات از خدا را پیش می‌گیرند. برای مطالعه بیشتر، نک. (Scott 2013).

۲۸. یکی از نظرات مشهور در حوزه زبان دینی نظریه ویلیام آلستون است که معتقد است ارجاع محمولی و موضوعی حقیقی (غیرمجازی و غیرتمثیلی) به ساحت الهی ممکن است. اگر قرار باشد این نظریه را ذیل بحث از مدعاهای (۱)، (۳) و (۸) جا بدهیم، ناگزیر در دسته‌ای قرار می‌گیرد که مدعای مدل‌تئوریتیک، یعنی مدعای (۸)، را نفی می‌کند. بدین ترتیب، باید نظریه ویلیام آلستون را به گونه‌ای فهمید که نافی دست‌کم یکی از مقدمات تصویری یا تصدیقی (۸) باشد. البته از آنجا که رأی پاتنم اولاً و بالذات در حوزه زبان دینی طرح نشده و در اینجا آن را به این حوزه تسری داده‌ایم، تضارب آرای صریحی میان پاتنم و آلستون در این حوزه شکل نگرفته است. اما در موطن اصلی طرح این بحث، یعنی مابعدالطبیعه و نظریه صدق، آلستون گوشه نظری به مباحث پاتنم داشته و نظراتی در باب آن ارائه کرده است که چه بسا بتوان از دل آن نکته‌ای برای بحث حاضر، یعنی امکان نفی یکی از مقدمات تصویری یا تصدیقی (۸)، بیابیم. پیگیری این موضوع از حوصله مقاله حاضر خارج است، اما برای آشنایی با رأی آلستون در باب رویکرد پاتنم به صدق و مابعدالطبیعه، نک. (Alston 1996).

### 29. magical theory of reference

۳۰. در نگاهی اسطوره‌ای کلمه رابطه‌ای ضروری و جادویی با جهان خارج دارد. بنابراین «ورد» تلقی می‌شود و فعل انجام می‌دهد. اما در نگاه مدرن، این رابطه ضروری و جادویی در هم شکسته می‌شود و زبان در قالب «قرارداد» فرومی‌رود. طرفه آن که فوکو، در *نظم اشیا: دیرینه‌شناسی علوم انسانی*، با نشان دادن همین دگرگونی رابطه میان زبان و چیزها در گفتمان زبان‌شناسی و دستور زبان - در کنار دو زمینه دیگر زیست‌شناسی و اقتصاد - تحولات اپیستم‌رنسانس به کلاسیک، کلاسیک به مدرن و بالاخره به اپیستم انسان‌شناختی (از ۱۹۵۰ به بعد) را دنبال می‌کند.

۳۱. به نظر می‌رسد که دو مؤید مجزا از نگرش دینی اسلامی برای این ماجرا می‌توان یافت. یکم، مفسرانی ذیل آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (۲: ۳۱) اشاراتی ناظر به این نکته داشته‌اند. ابن‌عربی قوای شناختی انسان را به‌خودی‌خود محدود می‌داند، اما معتقد است که در اینجا اسماء الهی را از جانب خدا یاد گرفته و به معرفتی دست یافته که فرشتگان دستشان از آن کوتاه بود. مجاهد مراد از «اسماء» را «نام همه چیز» می‌داند و رازی نیز آن را «همه زبان‌ها» می‌داند. دوم، برخی متفکران اصول فقه نیز، ذیل بحث از دلالت الفاظ و نحوه وضع آنها، معتقدند که «الوضع بیدالله». مثلاً، در *فوائد الاصول*، تقریر مرحوم کاظمی از اصول مرحوم نائینی، آمده است که «دعوی ان الوضع عبارة عن التعهد واحداث العلقه بین اللفظ والمعنى من شخص خاص، مثل يعرب بن قحطان، كما قيل، مما يقطع بخلافها. فلا بد من انتهاء الوضع إليه تعالی، الذی هو علی کل شیء قدير، وبه محیط». (الکاظمی الخراسانی بی‌تا، ۳۰).